



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ طائفه دوم: روایات ارجاع به بعض روایات
 (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/51-20-13-03-04-2019) ▶ طائفه دوم: روایات ارجاع به بعض روایات

طائفه دوم: روایات ارجاع به بعض روایات

طائفه دوم: روایات ارجاع به بعض روایات

روایاتی است که مردم را ارجاع می‌دهند به یک یک روایات، چنین ارجاع دادنی مستلزم این است که قول این راوی و خبرش حجت باشد و الا معنا ندارد مردم را به یک یک روایات ارجاع دهند. روایات این طائفه:

روایت اول: معتبره ابن ابی یعفور

روایت اول: معتبره ابن ابی یعفور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ليس كل ساعة ألقاك و يجيئ الرجل من أصحابنا فيسئلني و ليس عندي كل ما يسئلني عنه، قال فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فإنه قد سمع من أبي و كان عنده وجيها.

اگر خبر واحد ثقه حجت نیست چگونه امام ارجاع می‌دهند ابن ابی یعفور را به محمد بن مسلم.

یکی از اعلام نجف حفظه الله در مباحث الحجج که تقریرات منسوب به ایشان است صفحه 132 مطلبی را ذکر می‌کنند که اگر مورد قبول باشد بسیاری از روایات این طائفه قابل استدلال بر حجیت خبر ثقه نیست.

می‌فرمایند اصحاب ائمه دو قسم‌اند بعضی صرفاً ناقل حدیث‌اند مانند ضبط صوت می‌مانند به تعبیر ایشان، بعض اصحاب ائمه هم صاحب فتوا و فقیه‌اند که تمیز می‌دهند بین ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، جمع بین عام و خاص می‌کنند لذا نجاشی نسبت به یونس بن عبد الرحمن می‌گوید و كان الرضا عليه السلام يشير اليه بالعلم و الفتيا، محمد بن مسلم گفته می‌شود فقیه ورع. روایاتی که ارجاع می‌دهند سایر روایات را به افراد خاصی مقصود ارجاع به فقهاء اصحاب است از جهت تعلیم و تعلم و افتاء و این ارتباطی به حجیت خبر واحد ندارد، مثال می‌زنند که اگر کسی گفت هذا ثقتي في تعليمكم معانيها حجيت تمام مطالب او نیست بلکه فقط در تعلم و اخذ علم به او مراجعه کن که این غیر از ارجاع است برای سماع خبر واحد لذا این روایات می‌گوید به محمد بن مسلم مراجعه کن و این ارجاع برای تعلم است.

عرض می‌کنیم: قبول داریم راویان از اهل بیت بعضی فقیه‌اند و بعضی فقیه نیستند، اما این ادعا که این روایات ارجاع به اینان است از جهت تعلم قواعد نه سماع خبر این خلاف ظاهر روایات و ادعای بدون دلیل است. ابن ابی یعفور می‌گوید نمیتوانم هر ساعتی محضر شما برسم برای سؤالات مردم چه کنم می‌فرمایند از محمد بن مسلم سؤال کن او قد سمع من أبي و كان وجيها موضوع ارجاع این نیست که قواعد را خوب می‌داند بلکه اولاً سمع من أبي دوم کان عنده وجيها، هم سماع است هم ثقه است که دو رکن حجیت خبر ثقه را بیان می‌کنند.

اگر هم مراد مراجعه به محمد بن مسلم برای تعلم و أخذ فتوای او بوده در حضور امام معصوم که فتوای محمد بن مسلم نمیتواند برای ابن ابی یعفور حجت باشد لذا تقلید تبعیدی یک راوی از راوی دیگر معنا ندارد و اگر تعلم هم بوده چنین بوده که ابن ابی یعفور مراجعه می‌کرده به محمد بن مسلم و او می‌گفته یک روایت دارم از امام باقر چنین می‌گوید عام است مثلاً و روایت دیگر هم هست که خاص است و جمعی این است که یکی از مقدمات دخیل در مراجعه به محمد بن مسلم تعبد به روایات منقوله از سوی او است. پس اینگونه نبوده که به محمد

بن مسلم برای دریافت فتوای او مراجعه کند. و الا اگر سماع روایت برای ابن ابی یعفور حجت نباشد تحلیل علمی محمد بن مسلم هم برای او حجت نیست زیرا ضم لاجحة به لاجحة است، اگر دو روایت عام و خاصی که محمد بن مسلم میگوید حجت نباشد که نفعی به حال ابن ابی یعفور ندارد.

پس هر چند اثبات شود که مضمون این طائفه مراجعه به روات است از جهت تعلم باز هم بالملازمه حجیت خبر واحد از آن استفاده می‌شود. از ایشان عجیب است که مقیدند روایات این طائفه را حمل بر تعلم کنند نه حجیت خبر واحد ببینید روایت دوم را چگونه توجیه می‌کنند.

روایت دوم: روایت علی بن مسیب همدانی

روایت دوم: علی بن مسیب همدانی قلت للرضا علیه السلام شُقَّتْی بَعِیدَةً و لست أصل الیک فی کل وقت فممن أخذ معالم دینی قال من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا. این محقق برای اینکه اثبات کنند این روایت مربوط به تعلم است نه أخذ روایت میفرمایند معالم الدین یعنی الأدلة التي تدل علی الدین. معالم الدین یعنی استدلال‌ها و برهانایی که ما را به دین می‌رسانند. یعنی برو درس خارج فقه زکریا بن آدم شرکت کن.

عرض می‌کنیم: ایشان معالم را معنا میکنند به ما یُستدل به علی الطريق اما به معنای دلیل و استدلال و برهان نیست باید توجه کرد. معالم الطريق یعنی نشانه‌هایی که ما را راهنمایی به راه میکند استدلال به معنای برهان نیست. لذا معالم الدین یعنی مَعْلَم و پرچمهای دین نه دلیل‌ها و استدلال‌ها.

لذا روایت به وضوح دلالت دارد برای اخذ دستورها و احکام شریعت نمیتوانم نزد شما برسم حضرت میفرماید به زکریا بن آدم مراجعه کن لامحاله زکریا از روایات و اهل بیت نقل میکند پس این حدیث هم دال بر حجیت خبر ثقه است.

ادامه بحث بعد از تعطیلی دهه آخر صفر یکشنبه بعد از شهادت امام رضا علیه السلام.

[1]. جلسه 20، مسلسل 712، سه‌شنبه، 97.08.01.

[3]. وسائل الشیعة، ج 27، ص 121، کتاب القضاء، ابواب صفات قاضی، باب 9، حدیث 40: قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَجِیئُنَا الْأَخَادِیْثُ عَنْکُمْ مُخْتَلِفَةً- فَقَالَ مَا جَاءَكَ عَنَّا- فَقَسَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَخَادِیْثَنَا- فَإِنْ كَانَ يُشْبِهُهُمَا قَبُو مَنَّا- وَإِنْ لَمْ یَكُنْ یُشْبِهُهُمَا فَلَیْسَ مِنَّا قُلْتُ- یَجِیئُنَا الرَّجُلَانِ وَ کِلَاهُمَا ثِقَّةٌ بِحَدِیْثَیْنِ مُخْتَلَفَیْنِ- وَ لَا نَعْلَمُ أُیُّهُمَا الْحَقُّ- قَالَ فَإِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمُوسَعٌ عَلَیْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.

[4]. مصباح الأصول، ج 2، ص 424: هذه الرواية- مضافاً إلى ضعف سندها بالإرسال- لا دلالة لها على حكم المتعارضين، كما ترى. و مفادها حجیة أخبار الثقة إلى ظهور الحجة.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در طائفه دوم از روایات دال بر حجیت خبر واحد بود. قبل از ورود به اصل بحث و ادامه بررسی روایات به نکته‌ای اشاره می‌کنیم.

یکی از دوستان مطلبی از مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در تحریرات الأصول نقل کردند که تبیین می‌کنیم و وجه بیانش روشن می‌شود. ایشان در تحریرات فی الأصول ج 6، ص 412 در آغاز مبحث خبر واحد ابتدا مطلبی را از مرحوم نائینی نقل می‌کنند که فرموده‌اند مبحث حجیت خبر واحد از أهم مباحث علم اصول است و فقه مرهون و رهین این بحث است، و هیچ بحثی که اثر و نفعش فزونتر باشد از اینکه بحث کنیم از اصل صدور خبر و حجیت صادر، نداریم. لذا باید غور کنیم در أدله لفظیه کتابا و سنتاً که دال بر حجیت خبر واحد است و غور کنیم در أدله مانعه از حجیت خبر واحد و إلا لازم می‌آید اختلال امر فقه و سقوط فقه. بعد مرحوم حاج آقا مصطفی تعلقه دارند که بحث از حجیت خبر واحد اگر به اینگونه باشد که آیا خبر واحد در احکام و موضوعات حجت است یا نه بحث خوبی است و مورد ابتلاء است اما اگر بحث حجیت خبر واحد چنین باشد که آیا خبر واحد صرفاً در احکام شرعیه حجت است یا نه، كما هو ظاهر الأعلام، این بحث حجیت خبر واحد در احکام شرعیه بخواهد به تعبیر مرحوم نائینی پر ثمر باشد فهو من الإشتباه الواضح. بعد توضیح می‌دهند که به چند جهت بحث از حجیت خبر واحد در احکام شرعیه فائده زیادی ندارد البته بعد هم وارد می‌شوند به تفصیل آیات و روایات و أدله را بررسی می‌کنند.

این نکته اگر صحیح باشد باید گفت که این مباحث حجیت خبر واحد در احکام شرعی بلافاصله است. جهات مورد نظر ایشان برای مدعایشان این است:

جهت اول: می‌فرمایند مشهور علما می‌گویند خبر واحد مقرون به قرینه حجت است، بسیاری از اخبار مقرون به قرینه است و إفتاء مشهور طبق آنها است لذا همه آن را حجت می‌دانند و دیگر بحث ندارد. [2]

جهت دوم: همین‌که روایات ما در کتب اربعه هست، تدبر در حیات مؤلفان این کتب و اینکه روایات کتب اربعه مفتی بها عند الأصحاب است همین کافی است که اطمینان کنیم این روایات مقرون به قرینه‌اند لذا حجیتشان مسلم است و نیاز به بحث از حجیت نداریم. [3]

عرض می‌کنیم: مطلب این محقق رحمه الله به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا:

اولا: باید بررسی کرد آیا إفتاء مشهور طبق یک حدیث می‌تواند قرینه بر صدور این حدیث باشد یا نه؟ جمعی از اصولیان قبول ندارند.

ثانیا: سلمنا که إفتاء مشهور قرینه بر صدور حدیث باشد، آیا همه روایات کتب اربعه مطابق شهرت است؟ در صد کمی از روایات مطابق شهرت‌اند و در خیلی از موارد فقهاء در حکم اختلاف دارند و کلّ یستند الی روایة.

ثالثا: سلمنا که مطابق شهرت باشد، مگر روایات ما منحصر در کتب اربعه است، شما روایات کتب اربعه را هم اگر با بیان اخباریان یا شبه اخباریان که بررسی خواهیم کرد تصحیح کنیم سایر روایات چه می‌شود؟ صاحب وسائل غیر از کتب اربعه از حدود هشتاد منبع روایت نقل میکنند که این روایات از غیر کتب اربعه است.

علاوه بر اینکه بررسی خواهیم کرد قدماء هم که به یک سری روایات عمل کرده‌اند مانند کتب اربعه مبانی مختلف است، اخباریان کتب اربعه را قطعی الصدور می‌دانند و بعضی مانند ابن ادریس ادعا میکنند در بعض روایات قرینه اطمینانیه بر وثوق به صدور داریم در مقابل بعضی مانند شیخ طوسی که قریب العهد به قدما است بل یُعَدّ منهم در کتاب عده ج 1، ص 135 تصریح دارد عمل قدماء به خبر واحد از این جهت است که خبر واحد ثقه را معتبر می‌دانند نه از باب قرائن اطمینانیه. لذا می‌فرمایند ادعای اینکه قدما به خبر واحد عمل می‌کنند به جهت قرائن اطمینانیه بر وثوق به صدور به خبر دعوی محالة. این ادعا که هر خبری که قدما اعتماد میکنند به جهت اعتماد به قرائن است صحیح نیست زیرا کان معولا علی ما یعلم ضرورة خلافه. [4] لذا اعتماد قدماء هم مبتنی بر حجیت خبر ثقه است.

لذا این ادعا که بگوییم اخبار کتب اربعه را قدما عمل می‌کرده‌اند به جهت قرائن اطمینانیه‌ای که بر صدور داشته‌اند پس بحث از حجیت خبر واحد در کتب اربعه هم لازم نیست قابل پذیرش نمی‌باشد.

به نظر ما حق با مرحوم نائینی است که بحث از حجیت خبر واحد از اهم مباحث علم اصول است و مدار فقه مبتنی بر اثبات حجیت خبر واحد در احکام شرعیه است. [6]

بحث در اخبار داله بر حجیت خبر واحد بود روایاتی که دلالت میکنند اگر خبر واحد حجت نباشد ارجاع مردم به آحاد روات صحیح نیست و دو روایت را ذکر کردیم.

روایت سوم و چهارم: معتبره ابن مهتدی و حسن بن علی بن یقطين

روایت سوم: معتبره ابن مهتدی انی قلت للرضا علیه السلام انی لا القاک فی کل وقت أفیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم. از این روایت استفاده می‌شود حجیت خبر ثقه امر مفروغ عنه عند السائل و الأصحاب بوده است.

دلالت این روایت بر حجیت خبر ثقه بسیار واضح است.

مرحوم شهید صدر در مباحث الحجج ج 4، ص 395 دلالت این حدیث را بر مدعا قبول می‌کنند می‌فرمایند ظاهر روایت این است که سؤال کننده اشاره می‌کند به یک کبرای کلی ثابت در اذهان و این کبرای کلی را تطبیق می‌دهد بر یونس و امام هم امضاء میکنند و می‌فرمایند صحیح است. بعد می‌فرمایند الا ان هذه الروایة و غيرها مما یمکن ان یُستدل بها علی الحجیة غیر صحیحة السند.

ادعای ضعف سند این روایت را قبول نداریم. بلکه این روایت فی غایة الاعتبار است. روایت را مرحوم کشی در رجال با این سند نقل می‌کنند محمد بن مسعود العیاشی عن محمد بن نصیر الکشی عن محمد بن عیسی عن عبدالعزیز بن مهتدی و حسن بن علی بن یقطين. در این روایت همه روات به جز یک نفر مشکلی ندارند، عیاشی استاد کشی ثقه است و حمد بن نصیر کشی را شیخ طوسی در رجال می‌گوید انه کان ثقة جلیل القدر کثیر العلم و در من لایحضر و تهذیب هم از او نقل میکنند.

عبد العزيز بن مهدي را فضل بن شاذان ميگويد كان خير قمي رأيت و ما رأيت قمية يشبهه في زمانه. محمد بن عيسى از دو نفر نقل کرده و حسن بن علی بن یقطين را هم نجاشی توثيق کرده وکیل امام رضا بوده كان فقيها متكلمًا. كلام در محمد بن عيسى است ما در فقه نسبت به محمد بن عيسى مفصل بررسی کرده‌ایم.

قبلا اشاره کردیم محمد بن عيسى در این گونه اسناد مشترک است بين دو نفر یکی محمد بن عيسى بن عبدالله بن سعد اشعري از علماء بزرگ اشاعره قم تعبیر نجاشی این است که شيخ القميين وجه الأشاعره متقدم عند السلطان. که این بالاتر از وثاقت است. اشاعره در قم و تاریخ حدیثی شان که وجه اشاعره قم بوده این بالاتر از وثاقت است.

ممکن است محمد بن عيسى بن عبید یقطینی باشد که این راوی از اصحاب چهار امام شمرده شده، امام رضا امام جواد امام هادی و امام عسگری علیهم صلوات الله. از خواص تلامذه یونس بن عبدالرحمن است صدها روایت در مجاميع شیعه از یونس بن عبدالرحمن دارد، نسبت به محمد بن عيسى بن عبید عند الرجالين اختلاف است میتوان گفت سه نظریه نسبت به او مطرح است:

نظریه اول: گفته شده محمد بن عيسى ثقة و خبرش مقبول است مطلقا چه از یونس نقل کند چه از غیر او. از قائلین به این نظریه فضل بن شاذان، ابن نوح استاد مرحوم نجاشی و خود مرحوم نجاشی و علامه حلی و مقدس اردبیلی و دیگران اند.

نظریه دوم: گفته میشود محمد بن عيسى ضعیف است مطلقا چه از یونس نقل کند چه از غیر او. حکم به ضعف او را مرحوم شیخ طوسی در رجال و فهرست و استبصار اشاره میکند. در فهرست میفرماید ضعیف استثناء ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادر الحکمة و قال لا اروی ما يختص بروايته. همچنین محقق حلی در معتبر، ابن طاووس در تحریر طاووسی، شهید اول در غایة المرام، شهید ثانی در مسالك و صاحب مدارک.

نظریه سوم: محمد بن عيسى بن عبید ثقة است اما خصوص روایاتی که از یونس بن عبدالرحمن نقل میکند که چند صد روایت است قابل اعتماد نیست. از قائلین به نظریه سوم مرحوم مجلسی در روضة المتقين ج 14، ص 54، مرحوم مامقانی در رجال، مرحوم امام در مکاسب محرمة ج 1، ص 266 روایتی از محمد بن عيسى بن عبید نقل میکنند و میفرمایند و نحن و ان لم نقل بضعفه لكن العمل بروايته في خصوص مورد الاستثناء مشكل. مورد استثناء یعنی آنجا که از یونس نقل میکند.

[1] جلسه 21، مسلسل 713، یکشنبه، 97.08.20، بعد از تعطیلات دهه آخر صفر 1440.

[2]. الجهة الأولى: أن المشهور بل المجمع عليه ، حجية الخبر الواحد المقرون بالقرينة، ضرورة أن خلاف السيد والشيخ في غير المقرون بها ، ومن الواضح أن الراجع إلى أخبار الفقه ، لا يجد في الفقه ، إلا وفي كل مسألة خبران أو أكثر ، وتكون تلك الأخبار مورد الإفتاء إلا شاذًا ونادرًا ، وما هو المعرض عنه من الأخبار ليس بحجة كما عرفت ، سواء كان الخبر الواحد حجة ، أو لم يكن. وبالجملّة تحصل : أن الخبر الواحد الذي هو مورد الخلاف بيننا ، ليس مطلق الخبر الواحد ، وما هو مورد الخلاف بيننا قليل الوجود .

[3]. الجهة الثانية: وجود الأخبار في الكتب الأربعة - بعد النظر في تأريخ حياة المؤلفين ، واهتمامهم بضبط الأخبار الصحيحة ، حسب نظراتهم البسيطة - من القرائن العامة على السند . وذهاب جل الأخباريين إلى قطعية الصدور، يؤيد أن لا ينكر الأصولي حجية الخبر الصحيح السند الموجود فيها ، ولا سيما في " الكافي " المؤلف في عصر الغيبة الصغرى ، الممكن رده - عجل الله تعالى فرجه - عنه بتوسيط السفراء ، فإنه وإن لا يكون دليلًا على شيء ، لاشتمال " الكافي " وغيره على الأخبار الضعيفة جدا ، ولكنه يوجب الوثوق والاطمئنان النوعي بما فيه من الأخبار الصحيحة ، ولو كانت واحدة.

الجهة الثالثة : يحصل لكل متدبر في الفقه ، الوثوق الشخصي بصدور الأخبار الصحيحة الموجودة في تلك الكتب ، لأنه بعد التدبر فيها ، وفي تأريخ حياة المؤلفين ، وفي كونها مورد الإفتاء ، ومعمولا بها ، لا يشك إلا الشواذ من الأمة والناس . الجهة الرابعة : يمكن دعوى وجود الاجتماع الحجة على حجية خبر الواحد المقرون .

[4]. عدة الأصول، ج 1، ص 135: فعلم أن ادعاء القرائن في جميع هذه المسائل دعوى محالة . ومن ادعى القرائن في جميع ما ذكرناه كان السبر (2) بيننا وبينه ، بل كان معولا على ما يعلم ضرورة خلافه ، مدافعا لما يعلم من نفسه ضده ونقيضه .

[6]. فوائد الأصول، ج 3، ص 158: ... و من أوضح مصاديقه مسألة حجية الخبر الواحد ، فإنها تقع كبرى لقياس الاستنباط والجزء الأخير من علته ، بل عليها يدور رحي الاجتهاد.

بین علماء نسبت به محمد بن عیسی بن عبید سه نظریه بود عمده اختلاف در مورد این راوی کلامی است از رجال بزرگ مکتب قم ابن ولید استاد شیخ صدوق. مرحوم شیخ طوسی در فهرست نقل می‌کنند قال أبو جعفر ابن بابویه سمعت ابن الولید یقول یتب یونس بن عبدالرحمن التی هی بالروایات کلها صحیحة یعتمد علیها الا ما ینفرد به محمد بن عیسی بن عبید عن یونس و لم یروه غیره فإنه لایعتمد علیه و لایفتی به. مرحوم ابن بابویه از استادشان ابن ولید نقل میکنند که کتب روایی یونس بن عبدالرحمن همه‌اش صحیح و معتمد است مگر آنچه را که محمد بن عیسی بن عبید به تنهایی از یونس نقل کرده و فرد دیگر روایت نکرده، شیخ صدوق میگوید استادم ابن الولید لایعتمد علیه و لایفتی به.

مرحوم نجاشی هم همین عبارت را در دو مورد با اندک تفاوتی از ابن ولید نقل می‌کنند یک عبارت نجاشی در شرح حال محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمه این است که و کان محمد بن حسن بن ولید یستثنی من روایة محمد بن احمد بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمدانی تا اینجا میرسد که او عن محمد بن عیسی بن عبید بأسناد منقطع.

در مدلول کلام ابن ولید که شیخ صدوق آن را بازگو نموده بین محققان اختلاف است:

تفسیر اول: کلام ابن ولید خدشه در وثاقت محمد بن عیسی نیست، اینکه ابن ولید میگوید طبق روایاتی که محمد بن عیسی از یونس دارد من فتوا نمی‌دهم و اعتماد نمی‌کنم مقصود این نیست که محمد بن عیسی بن عبید ثقه نیست بلکه مشکل در خصوص روایاتی است که محمد بن عیسی از یونس نقل میکند جهتش هم این است که محمد بن عیسی از نظر سن معلوم نیست بتواند از یونس بن عبدالرحمن حدیث نقل کند، لذا مانند علامه مجلسی در روضة المتقین ج 14، ص 54 می‌فرمایند آنچه به ذهن من خطور می‌کند این است که ابن ولید معتقد است در اجازه حدیث اگر یک استاد و شیخ اجازه به کسی اجازه حدیث می‌دهد باید مجاز در حال اجازه توانایی تلقی حدیث داشته باشد و احادیث را خودش از استاد بشنود و استعداد شنیدن داشته باشد، محمد بن عیسی وقتی یونس به او اجازه داده مثلاً صغیر السن بوده و در زمان حیات یونس اعتماد بر فهم محمد بن عیسی و استعداد نسبت به تلقی حدیث وجود نداشته چون سنش کم بوده، لذا روایاتی که محمد بن عیسی از یونس نقل می‌کند دچار اشکال است و الا خود محمد بن عیسی ثقه است.

همین بیان را مرحوم خوئی در کتاب الطهارة ج 6، ص 186 احتمال داده‌اند که ابن ولید نمی‌گوید محمد بن عیسی ثقه نیست، البته مرحوم خوئی در معجم رجال و در کتاب الصلاة می‌فرمایند ما میدانیم ابن ولید محمد بن عیسی بن عبید را تضعیف نکرده اما وجه عدم قبول روایات محمد بن عیسی از یونس را نمی‌دانیم.

مرحوم ابن داود در رجال می‌فرمایند صغر سن محمد بن عیسی اقتضاء می‌کند نقل او از یونس بن عبدالرحمن مع الواسطه باشد، لذا نقل بلاواسطه‌اش می‌شود مرسل و معتبر نیست.

تفسیر دوم: جمع معتنابی از محققان معتقدند کلام ابن ولید ظهور دارد در تضعیف. می‌گویند عبارت ابن ولید این است که روایات یونس همه‌اش صحیح است مگر آنچه محمد بن عیسی نقل کرده و من طبق آنها فتوا نمی‌دهم و اعتماد ندارم. مرحوم ابن ولید چنین نگفته است که روایاتی که محمد بن عیسی بن عبید از یونس نقل می‌کند مورد قبول نیست (اگر اینگونه بود دال بر قبول بود) همین فهم را ابن نوح استاد نجاشی که فی غایة العظمة و الجلالة است مرحوم نجاشی تعبیر می‌کند استاذنا و شیخنا و من استفدنا منه همین معنا را برداشت کرده. عبارت ابن نوح در کلام نجاشی چنین است که وقتی نجاشی نقل می‌کند که ابن ولید گفته است روایات نوادر الحکمة معتبر است الا روایاتی که محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است ابوالعباس بن نوح استاد نجاشی میگوید ابن ولید در این مطلبش قد أصاب چون ابن ولید میگوید 24 یا 25 نفر از کسانی که در روایات نوادر الحکمة آمده را قبول ندارم، حال میگوید این بیست و چند نفر ضعیف اند و درست گفته الا محمد بن عیسی بن عبید فلا أری ما ربه فیه یعنی ابن نوح میگوید نمیدانم چه چیز باعث شک ابن ولید در محمد بن عیسی شده لانه کان علی ظاهر العدالة و الثقة.

مرحوم نجاشی هم ظاهراً از عبارت ابن ولید تضعیف محمد بن عیسی را برداشت کرده اما قبول ندارد و میگوید ثقه عیناً.

عرض می‌کنیم: هر دو تفسیر را بررسی میکنیم:

تفسیر اول مردود است زیرا شواهد و ادله ای داریم که محمد بن عیسی بن عبید قابلیت نقل حدیث از یونس را دارد. قرب الإسناد حمیری ص 15 از محمد بن عیسی بن عبید نقل میکند حدثنا ابراهیم بن عبد الحمید فی سنة ثمان و تسعين و مائة فی المسجد الحرام، سال وفات یونس کما صرح علامه بذلک سال 208 بوده، کسی که ده سال قبل از وفات یونس در سال 198 قابلیت تلقی حدیث داشته می‌تواند از یونس بن عبد الرحمن حدیث نقل کند.

همچنین در قرب الإسناد حمیری روایاتی [2] است که محمد بن عیسی روایت نقل میکند با یونس بودیم در منزل امام هشتم مسائلی یونس از امام پرسید و حضرت جواب دادند. پس اینکه علامه مجلسی برداشت می‌کنند که اجازه احتیاج به سماع دارد و ظاهراً محمد بن عیسی روایات یونس را با سماع نشنیده بلکه یک اجازه داده و کتبش را هم داده گفته نقل کن چنین نبوده این روایات نشان می‌دهد سماع بوده چون میگوید با یونس بودیم خدمت امام هشتم و روایات را بازگو میگوید. یا روایاتی که میگوید حدثنی یونس یا سمعت من یونس اینها دلالت دارد محمد بن عیسی قابلیت سماع حدیث از یونس را دارد پس مشکل در صغر سن نیست.

اما تفسیر دوم به نظر ما قابل قبول است یعنی ابن ولید در صدد تضعیف محمد بن عیسی است. بنابراین ما نسبت به این راوی معدّلینی و جارحینی داریم.

جمعی محمد بن عیسی بن عبید را تعدیل می‌کنند:

یک نفر فضل بن شاذان است که به تعبیر ما هم مباحثه محمد بن عیسی بوده و هر دو شاگرد یونس بوده اند. فضل بن شاذان به نقل نجاشی می‌گوید کان یحب العبیدی و یثنی علیه و یمدحه و یقول لیس فی أقرانه مثله. ابن نوح استاد نجاشی می‌گوید محمد بن عیسی بن عبید کان علی ظاهر العدالة و الثقة. خود مرحوم نجاشی می‌گوید جلیل من اصحابنا ثقة عین کثیر الروایة حسن التصانیف. مرحوم کشی در ترجمه محمد بن سنان او را از عدول ثقات من اهل العلم می‌شمارد.

جمعی هم محمد بن عیسی بن عبید را تضعیف می‌کنند:

ابن ولید تضعیف می‌کند، شیخ صدوق تضعیف می‌کنند و علتش را هم بیان می‌کنند که می‌گویند من در تضعیف و توثیق مقلّد استادم ابن ولیدم. مضعّف سوم شیخ طوسی است. نسبت به تضعیف شیخ طوسی دو نکته داریم:

الف: تضعیف شیخ طوسی هم به اعتبار کلام ابن ولید است. شاهدش این است که در استبصار ج 3، ص 156 خبری را که در سندش محمد بن عیسی آمده را نقل می‌کنند میفرمایند و طریقه محمد بن عیسی بن عبید عن یونس و هو ضعیف و قد استثناه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه من جمله الرجال الذین روی عنهم صاحب نوادر الحکمة و قال ما یختص بروایته لأرویه. بعد مرحوم شیخ می‌گوید و من هذه صورته فی الضعف لایُعترض بحديثه. از این ذیل به روشنی استفاده میشود تضعیف شیخ طوسی هم مبتنی بر کلام ابن ولید است.

ب: رجال شیخ طوسی را که انتشارات جامعه مدرسین چاپ کرده و این رجال از نسخه بسیار قدیمی مورخ سال 533 چاپ شده و اجازات جمعی از علماء بر این کتاب هست، مرحوم شیخ طوسی در رجال فرموده‌اند محمد بن عیسی یونس ضعیف علی قول القمیین. مقصود از قمیین شیخ صدوق است. حتی دلالت میکند شاید خود مرحوم شیخ تردید در این تضعیف دارند.

پس معدّلین و جارحین روشن شدند و جرح‌ها هم مبتنی بر کلام ابن ولید بود.

نتیجه این است که قول ابن ولید در جرح محمد بن عیسی بن عبید قابل اعتنا نیست. وجهش فقط این نیست که معدّلین کثیرند و جارح واحد است و قول کثیر در تعارض مقدم بر قول واحد است تا علی ما سمعنا بعض اعلام نجف خدشه کردند در این مسأله که دلیلی نداریم در شهادت کثرت مقدم باشد بر شاهد واحد، خیر ما صرف کثرت را نمی‌گوییم بلکه با یک توضیحی می‌خواهیم بگوییم غیر از کثرت به نظر ما ابن ولید در این شهادت اشتباه کرده، لذا حتی اگر کثرت فی مقابل هم به این معنا نبود نمی‌شد به این قول ابن ولید اعتماد کرد. توضیح مطلب خواهد آمد.

[1]. جلسه 22، مسلسل 714، دوشنبه، 97.08.21.

[2]. قرب الإسناد (چاپ جدید) ص 345: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ: أَتَيْتُ - أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - بَابَ الرَّمَّاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ بِالْبَابِ قَوْمٌ قَدْ اسْتَأْذَنُوا عَلَيْهِ قَبْلَنَا، وَ اسْتَأْذَنَّا بَعْدَهُمْ، وَ خَرَجَ الذِّئْنُ فَقَالَ: ادْخُلُوا وَ يَتَخَلَّفُ يُونُسُ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ آلِ يَقْطِينٍ. فَدَخَلَ الْقَوْمُ وَ تَخَلَّفْنَا، فَمَا لَبِثُوا أَنْ خَرَجُوا وَ أَذِنَ لَنَا، فَدَخَلْنَا فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ ثُمَّ أَمَرَنَا بِالْجُلُوسِ، فَقَالَ لَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: يَا سَيِّدِي، تَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: «سَلْ». فَقَالَ لَهُ يُونُسُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ ...

نسبت به بررسی حرج و تعدیل مذکور در محمد بن عیسی مرحوم مامقانی در تنقیح المقال ج 3، ص 169 چاپ رحلی می‌فرمایند اینجا عمل به تعدیل متعین است و از باب تعارض خارج است زیرا اینجا معدّل توجه و التفات دارد به قول جارج لذا ابن نوح تعجب می‌کند و می‌گوید چرا ابن ولید محمد بن عیسی را جرح کرده است. پس معدّل تصریح می‌کند به اشتباه جارج بر خلاف جارج که ابن ولید توجه به کلام معدّلین ندارد. بلکه اصلاً در اینکه محمد بن عیسی جارج داشته باشد شک داریم. معلوم نیست کلام ابن ولید جرح باشد.

عرض می‌کنیم: اینکه یک اصل کلی درست کنیم که در تعارض جارج و معدّل اگر معدّل در صدد تخطئه جارج بود قول معدّل مقدم باشد صحیح نیست. چه بسا جارج از قول معدّل مطلع بوده لکن به جهت دانستن بعضی مسائل جرح کرده.

اینکه ایشان فرمودند از کلام ابن نوح فهمیده میشود از کلام ابن ولید جرح برداشت نکرده است، اشکالش این است که این برداشت مرحوم مامقانی به این جهت است که در کلام ابن نوح که نجاشی نقل کرده یک کلمه را مرحوم مامقانی درست نخوانده اند. نجاشی می‌گوید ابن نوح گفته است کلام ابن ولید در تضعیف 25 نفر صحیح است الا در محمد بن عیسی فلا أدری ما ربه فیه. ابن نوح گفته نمیدانم چه چیز سبب شک ابن ولید نسبت به محمد بن عیسی شده فانه علی ظاهر العدالة و الثقة.

مرحوم مامقانی جمله را اینگونه خوانده‌اند که لا أدری ما رأیه فیه. [2] لذا اینگونه برداشت کرده اند که ابن نوح می‌گوید نمیدانم رأی ابن ولید نسبت به محمد بن عیسی چیست بعد فرموده اند که این نص در این است که ابن نوح تضعیف نفهمیده. نسخه محققه توسط أحد مراجع حفظه الله که چندین نسخه را بررسی کرده‌اند همین رابه صحیح است.

نتیجه: بالآخره کلام مرحوم مامقانی در ترجیح معدل بر جارج وافی به مقصود نیست. به نظر ما با توضیحی بدون شبهه اینجا نظر معدّلین مقدم است و جارج تخطئه میشود وجه آن این است که از جهتی محمد بن عیسی بن عبید یقطینی بغدادی است و شیخ طوسی تصریح دارند نجاشی می‌گوید از سکنه بغداد است [3] و کشی از محمد بن جعفر رزاز می‌گوید کان یسکن بمحلة سوق العطش [4] نجاشی بعد از اینکه کلام ابن ولید را نقل میکند می‌گوید اصحابنا الامامیه که حداقل بغدادیین هستند محمد بن عیسی بن عبید را توثیق میکنند و کلام ابن ولید را تخطئه کرده اند. فضل بن شاذان که معاصر او و هم بحث او و همکلاس او در کلاس یونس بن عبد الرحمن است او را توثیق میکند، ابن نوح که از علماء خبیر رجالی مکتب بغداد است با مراحت او را توثیق میکنند نجاشی او را توثیق میکند ابن ولید که ساکن قم بوده آنچه از ترجمه اش معلوم میشود یک بار هم به زیارت بغداد نرفته است. ابن ولید او را تضعیف میکند توثیقات اصحابنا البغدادیین توثیق حسی معاصرین او فضل بن شاذان و ابن نوح و نجاشی به وضوح اطمینان می‌آورد که ابن ولید که ساکن قم بوده از کجا به جرحی دست پیدا کرده که این معاصرین و همشیریان او دست پیدا نکرده‌اند لذا چنانکه قبلاً هم در مباحث فقهی اشاره کرده‌ایم حق وثاقت محمد بن عیسی بن عبید است مطلقاً و نقل او از یونس هم بحث صغر سن را رد کردیم لذا حق وثاقت محمد بن عیسی بن عبید است.

نکته:

اگر گفته شود تضعیف محمد بن عیسی به جهت غلو بوده است، مرحوم شیخ در فهرست می‌فرماید قیل إنه یعنی محمد بن عیسی یذهب مذهب الغلاة. در رجال هم مرحوم شیخ در حق محمد بن عیسی می‌گوید یونس. این تعبیر یونس نکتہ ای دارد که یونس بن عبد الرحمن که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است در زمان خودش نسبت به او اختلافاتی بوده بین علماء بعضی از قمیین هم یونس بن عبد الرحمن را تضعیف کرده‌اند یونس بن عبد الرحمن اتباعی داشته که به آنها گفته می‌شده یونس، در کتب فرق اهل سنت هم یکی از فرق شیعه را یونسیه می‌دانند، مواقف ایچی، شرح مواقف میر سید شریف ج 8، ص 387، الفرق بین الفرق، الأنساب [6] سمعانی ج 13، ص 537 می‌گوید اما الیونسه فطائفة من غلاة الشيعة نسبوا الى یونس بن عبد الرحمن القمی مولی آل یقطین. لذا گفته شود که محمد بن عیسی بن عبید یونس یعنی از طائفه یونسیه است و اینها از غلاة شیعه هستند لذا جهت تضعیف این است.

عرض می‌کنیم: هب اختصار اشاره می‌کنیم که انتساب غلو به یونس بن عبد الرحمن و خصمیمین از تلامذه او ظلم فاحشی است که واقفیه با همراهی اهل سنت علیه اینان بکار گرفته‌اند و قلّ ما عالم خبیر کلامی شیعه که از تخطئه اینان جان به در برده باشد، هر عالم کلامی شیعه که حرف برای گفتن داشته در علم کلام توسط بعض واقفیه و جمعی از علماء اهل سنت رمی به غلو شده‌اند. متأسفانه بعضی هم تحت تأثیر

قرار گرفته‌اند هر چند نسبت به یونس بن عبدالرحمن اکابر قمیین او را قبول دارند، علماء بزرگ رجالی ما مانند شیخ طوسی و نجاشی تصریح به وثاقتش میکنند، محمد بن عیسی بن عبید را هم مرحوم شیخ در فهرست با قیل میگوید قیل إنه یذهب مذهب الغلاة و خودش قبول ندارد لذا نسبت غلو هم به محمد بن عیسی و استادش یونس بن عبدالرحمن [7] صحیح نیست.

روایت سوم که روایت ابن مهتدی و حسن بن علی بن یقطین بود که میگویند از امام هشتم سؤال کردیم نمیتوانیم همیشه خدمت شما برسیم آیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم.

شهید صدر فرمودند سند ضعیف است تحلیل کردیم در سند محمد بن عیسی است در وجه ضعف، و او هم یا محمد بن عیسی بن سعد اشعری است که ثقة است یا محمد بن عیسی بن عبید یقطینی است که ثقة و علی ما ببالی در شرح عروه خود مرحوم شهید صدر محمد بن عیسی بن عبید را ثقة می‌دانند.

نتیجه اینکه این روایت که به دو سند معتبر نقل شده یک بار سائل ابن مهتدی است و بار دیگر سائل از امام رضا علیه السلام حسن بن علی بن یقطین است سندا معتبر است هر دو طریق و دلالتا هم تمام است که خبر ثقة معتبر به نحو کبرای کلی و یونس بن عبدالرحمن هم ثقة است. تا اینجا شد چهار روایت.

روایت پنجم: روایت عبدالله بن جعفر حمیری

روایت پنجم: شهید صدر در مباحث الحجج ج 4، ص 389 می‌فرمایند [9] ادعای ما این است که قطع یا اطمینان شخصی داریم که روات این روایت تعدد به کذب ندارند به جهت خصوصیتی که در سند است و این روایت که ما اطمینان شخصی به صدورش داریم که روایت صادق است و روات کاذب نیستند دلیل بر حجیت خبر واحد است.

سند روایت: روی الکلینی عن محمد بن عبدالله الحمیری و محمد بن یحیی العطار جميعا عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال اجتمعنا أنا و الشيخ أبو عمرو عثمان بن سعید عند احمد بن اسحاق روایت مفصل است و جالب هم هست مطالعه کنید تا بررسی کنیم. [10]

[1]. جلسه 23، مسلسل 715، سه‌شنبه، 97.08.22.

[2]. کتاب تنقیح المقال در چاپ آل البيت تا جلد 36 چاپ شده و هنوز به حرف میم نرسیده است. اما در مورد دیگری غیر از محمد بن عیسی در ج 19، ص 118 چنین عبارتی دارند: قال أبو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله، و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك، إلّا في محمد ابن عیسی بن عبید، فلا أدري ما رأيه [2] فيه؛ لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة. انتهى.

[3]. رجال نجاشی، ص 333: و ذکر أبو جعفر بن بابويه ، عن ابن الوليد أنه قال : ما تفرد به محمد بن عیسی من كتب یونس وحديثه لا يعتمد عليه . و رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول ، ويقولون : من مثل أبي جعفر محمد بن عیسی . سكن بغداد . قال أبو عمرو الكشي : نصر بن الصباح يقول إن محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین أصغر في السن أن يروى عن ابن محبوب . قال أبو عمرو : قال القتيبي : كان الفضل بن شاذان رحمه الله يحب العبيدي و يثنى عليه ويمدحه ويميل إليه ويقول : ليس في أقرانه مثله . وبحسبك هذا الثناء من الفضل رحمه الله . و ذكر محمد بن جعفر الرزاز أنه سكن سوق العطش .

[4]. معجم البلدان (ياقوت حموی متوفای 626 ، ج 5، ص 284. و در مراصد الإطلاع على أسماء الأمكنة و البقاع (ابن شمائل قطيفی بغدادی متوفای 739) در ج 2، ص 756: (سوق العطش)

من أكبر محلة كانت ببغداد، بالجانب الشرقي، بين الرصافة ونهر المعلى. وقيل: بين الرصافة وباب الشماسية. وسوق العطش أيضا: بمصر.

[6]. الأنساب (چاپ دار الجنان بيروت)، ج 5، ص 711: وأما اليونسية فطائفة من غلاة الشيعة ، نسبوا إلى يونس بن عبد الرحمن القمي ، مولى آل یقطین ، وهو الذي يزعم أن معبوده على عرشه تحمله ملائکته ، وإن كان هو أقوى منهم كالكرکی تحمله رجلاه وهو أقوى منهما ، وقد أكفرت الأمة من قال : إن الله محمول حمله العرش .

[7]. مرحوم سيد محسن امين در أعيان الشيعة ج 10، ص 326 به بعد چندین صفحه به تفصيل احوالات یونس بن عبدالرحمن و اقوال دیگران مطالب مختلفی را جمع‌آوری کرده‌اند.

[9]. مباحث الحجج، ج 4، ص 389: والكلام في هذا الحديث الشريف من حيث السند تارة والدلالة أخرى . أمّا من حيث السند فهي مظنونة الصدق ظناً شخصياً اطمئنانياً ، من ناحية عدم تعمد الكذب على الأقل بحيث نحتاج فقط إلى ضمّ أصالة عدم الغفلة العقلانية لقرائن سوف نذكرها ، ولو فرض عدم حصول الظنّ الاطمئناني المذكور من تلك القرائن الخاصة أمكن تكميل الظنّ المذكور بضمّ الروايات الأخرى التي سوف نوردّها . وإنّ فرض التشكيك في كلّ ذلك وعدم حصول اطمئنان شخصي فلا إشكال أنّ هذا السند من أعلى الأسانيد الذي أفراده كلّهم أصحاء بالوجدان لا التعبد فيكون هو القدر المتيقن من السيرة العقلانية الدالة على الحجية وبذلك تثبت حجية تمام مفاده فإذا كان مفاده حجية مطلق خبر الثقة أثبتنا به حجية مطلق خبر الثقة .

والحديث موجود في الكافي الكتاب الذي لا شك في أنّه للكليني (قده) لأنّ أصله ثابت لنا بالتواتر القطعي ، واحتمال التصحيف والاشتباه من النسخ في خصوص هذه الرواية منتفٍ باتفاق النسخ الموجودة منه وتطابقها مع ما نقل أصحاب الكتب الأخرى عنه ، إذن فكان الرواية مسموعة من الشيخ الكليني (قده) وهو شخص لا يتطرق إليه احتمال تعمد الكذب وذلك واضح لمن تأمل جلالة مقامه واتفاق الفقهاء على ورعه وتقواه وإتقانه ، حتى أنّ الشيخ الطوسي ذكر في ترجمته أنّه ما ألف شخص كتاباً في الإسلام أثبت وأضبط من الكافي . ومثل هذه الشهادة موجودة من غير الشيخ الطوسي في حقّه أيضاً ، واحتمال الخطأ منه ضعيف . مضافاً إلى إمكان نفيه بأصالة عدم الغفلة ، مع أنّ الرواية منقولة عن شخصين ممّا يبعد احتمال الخطأ فيه . وبعد الكليني يوجد شخصان محمد بن يحيى العطار الذي هو ثقة جليل القدر مشهور بذلك مشهود له من قبل الشيخ الطوسي والنجاشي وغيرهما ولم يغمز فيه حتى من قبل المتوسعين في الغمز ، وقد عبر عنه النجاشي بأنّه شيخ أصحابنا في عصره ومثله لا يحتمل تعمد كذبه جزماً بل يطمئن بصدقه ، هذا إذا كان وحده فكيف إذا انضم إليه محمد بن عبد الله الحميري الذي هو مثله أيضاً في اتفاق كلمة الأصحاب على توثيقه وجلالة قدره ومكانته وإنّه كان له مراسلات مع الإمام عليه السلام ، وبعدهما عبد الله بن جعفر الحميري الذي كان من أجلاء الطائفة أيضاً معروف بوثاقته و

حتى قال النجاشي أنّه شيخ أصحابنا في قم الذي كان موطناً لحوزة معروفة بالنقد والحساسية تجاه من يروى عن الضعاف فضلاً عن الضعيف نفسه وهو ينقل فقرة الاستدلال في الرواية عن مجلس أحمد بن إسحاق وهو من أجلاء الأصحاب وقد كان جالساً فيه أيضاً عثمان بن سعيد الذي هو من خواص الإمام العسكري وثقاته وأبوابه وأحد النواب الأربعة ، إذن فمثل هذه السلسلة الذهبية ممّا يطمئن بصدق تمام روايتها .

[10]. كافي، ج 1، ص 329 (چاپ اسلاميه) : محمد بن عبد الله ومحمد بن يحيى جميعاً ، عن عبد الله بن جعفر الحميري قال : اجتمعت أنا والشيخ أبو عمرو رحمه الله عند أحمد بن إسحاق فغمزني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف فقلت له : يا أبا عمرو إني أريد أن أسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد أن أسألك عنه ، فإن اعتقادي وديني أن الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعين يوماً ، فإذا كان ذلك رفعت الحجة (1) وأغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً ، فأولئك أشرار من خلق الله عز وجل وهم الذين تقوم عليهم القيامة ولكنني أحببت أن أزداد يقيناً وإن إبراهيم عليه السلام سأل ربه عز وجل أن يريه كيف يحيى الموتى ، قال : أو لم تؤمن قال : بلى ولكن ليطمئن

قلبي ، وقد أخبرني أبو علي أحمد بن إسحاق ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : سألته وقلت : من أعامل أو عمن آخذ ، وقول من أقبل ؟ فقال له : العمرى ثقتي فما أدى إليك عنى فعنى يؤدي وما قال لك عنى فعنى يقول ، فاسمع له وأطع ، فإنه الثقة المأمون ، وأخبرني أبو علي أنه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك ، فقال له : العمرى وابنه ثقتان ، فما أديا إليك عنى فعنى يؤديان وما قال لك فعنى يقولان ، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما الثقتان المأمونان ، فهذا قول إمامين قد مضيا فيك .

قال : فخر أبو عمرو ساجدا وبكى ثم قال : سل حاجتك فقلت له : أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد عليه السلام ؟ فقال : إي والله ورقبته مثل ذا - وأومأ بيده - فقلت له : فبقيت واحدة فقال لي : هات ، قلت : فالاسم ؟ قال : محرم عليكم أن تسألوا عن ذلك ، ولا أقول هذا من عندي ، فليس لي أن أحلل ولا أحرم ، ولكن عنه عليه السلام ، فإن الامر عند السلطان ، أن أبا محمد مضى ولم يخلف ولدا وقسم ميراثه وأخذه من لا حق له فيه وهوذا ، عياله يجولون ليس أحد يجسر أن يتعرف إليهم أو ينيلهم شيئاً ، وإذا وقع الاسم وقع الطلب ، فاتقوا الله وأمسكوا عن ذلك . قال الكليني رحمه الله : وحدثني شيخ من أصحابنا - ذهب عنى اسمه - أن أبا عمرو سأل عن أحمد بن إسحاق عن مثل هذا فأجاب بمثل هذا .

به روایت پنجم دیروز اشاره کردیم که مرحوم کلینی از محمد بن عبدالله حمیری و محمد بن یحیی العطار جمیعا از عبدالله بن جعفر حمیری نقل می‌کند و می‌گوید من و عثمان بن سعید نزد احمد بن اسحاق بودیم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از عثمان بن سعید سؤال کن عن الخلف الحجة عجل الله تعالی فرجه الشریف که روشن است در زمان غیبت صغری بوده، حمیری می‌گوید به عثمان بن سعید گفتم سؤالی دارم که در آن شک ندارم و می‌دانم زمین خالی از حجت نخواهد بود مگر چهل روز به قیامت، اما می‌خواهم سؤال کنم تا اطمینانم بیشتر شود و قبل از این سؤال ابتدا می‌خواهم جایگاه شما را که عثمان بن سعید باشم عند الأئمة بگویم، لذا مقدمه حمیری می‌گوید احمد بن اسحاق که الآن در جلسه حاضر است، از ابی الحسن امام هادی علیه السلام می‌گوید سؤال کردم من أعامل، عمن أخذ و قول من أقبل؟ حضرت فرمودند العمری ثقتی فما أدى اليك فعنّی يؤدي و ما قال لك فعنّی يقول فاسمع له و أطلع فإنه الثقة المأمون. و باز می‌گوید احمد ابن اسحاق می‌گوید از امام عسکری هم همین سؤال را پرسیدم حضرت فرمودند العمری و ابنه ثقتان فما أدى فعنّی يؤديان ... فإنهما الثقتان المأمونان. بعد می‌گوید به عثمان بن سعید گفتم این جایگاه شما نزد امامان است بعد می‌گوید عثمان بن سعید سجده کرد و گریه کرد و گفت سؤالت را بگو. می‌گوید سؤال کردم رأیت الخلف من بعد أبی محمد علیه السلام آیا خلف حجت را بعد امام عسکری دیده ای فقال ای والله و رقبته مثل ذا و أوماً بیده. حمیری می‌گوید به عثمان بن سعید گفتم فبقیت واحده فقال که ادامه روایت مربوط به بحث نیست و در مورد سؤال از نام حضرت حجت است.

مرحوم شهید صدر یک مقدمه ذکر می‌کنند [3] و اشاره به قوت سند دارند سپس وارد بررسی دلالتی می‌شوند.

اما مقدمه شان این است که ما به دو طریق می‌توانیم از این خبر واحد حجیت خبر ثقه را استفاده کنیم و اشکال دور هم پیش نیاید. ما شرح حال روایت این حدیث را که بررسی می‌کنیم اطمینان پیدا می‌کنیم که این روایت با این جلالت شأن دروغ نمی‌گویند اصالة عدم الغفلة را که عقلا در مکالمات و محاوراتشان جاری می‌کنند را هم ضمیمه می‌کنیم، نه دروغ می‌گویند نه حین نقل این روایت مفصل غفلت دارند از محتوا لذا اطمینان پیدا می‌کنیم به صدور این روایت از معصوم، محتوای این حدیث اطمینانی حجیت خبر ثقه است، پس ما از این روایت اطمینان پیدا می‌کنیم به حجیت خبر ثقه. ذیل همین طریق اول می‌فرمایند اگر خیلی شکاک باشید و این سلسله ذهبیه را قبول نکنید و بگویید موجب اطمینان و قطع نمی‌شود روایات دیگر را هم ضمیمه کنید که روایات دیگر را ذکر می‌کنند.

طریق دوم این است که اگر بگوییم اطمینان پیدا نمی‌کنید لذا خبر واحد ظنی نمیتواند مثبت حجیت خبر واحد باشد ما از راه دیگر وارد می‌شویم و می‌گوییم از جهتی سیره عقلا هر چند فی الجملة ثابت است بر حجیت خبر واحد، و از جهت دیگر خبری که روایت آن فی غایة الوثاقه هستند مانند این خبر که احتمال دروغ در آن بسیار کم است یقیناً سیره عقلا شامل این خبر می‌شود مانند اینکه بگوییم عقلا می‌گویند خبر واحد حجت است آن گاه یک مرجع تقلیدی خبری نقل کند عقلا می‌گویند این مصداق بارز قبول خبر واحد است. شهید صدر می‌فرمایند این خبر چنان روایتش در حد اعلای وثاقت هستند که قدر متیقن از حجیت خبر واحد عند سیره العقلاء همین خبر است پس این خبر به حکم سیره عقلاء معتبر است و مضمون این خبر هم حجیت مطلق خبر ثقه است فثبت المطلوب.

بعد این مقدمه می‌فرمایند اما از حیث سند این روایت در کتاب شریف کافی است و همه نسخ کتاب کافی که به تواتر قطعی ثابت شده حاوی این روایت است لذا وقتی همه نسخ حاوی این روایت بود احتمال تصحیف، اشتباه نسخ و اضافه شدن به متن منتفی است گویا این روایت را از دو لب شیخ کلینی ما می‌شنویم و خود مرحوم کلینی فردی است که احتمال تعمد کذب نسبت به او صفر است، فقهاء اتفاق دارند بر علم و ورع و تقوا و اتقان شیخ کلینی، حتی شیخ طوسی در ترجمه شیخ کلینی می‌فرمایند ما آلف شخص کتاباً فی الإسلام أثبت و اضبط من الکافی. بعد مرحوم کلینی دو نفر از أجلاء که محمد بن یحیی العطار ثقة جلیل القدر که کسانی که متوسع در غمز هستند و به راحتی فرد مشکوک را به ضعف نسبت می‌دهند نسبت به او مطلبی ندارند و گفته شده شیخ اصحابنا فی عصره علاوه بر اینکه در این طبقه عالم جلیل القدر دیگری هم هست که محمد بن عبدالله حمیری است که در جلالت مورد اتفاق اصحاب است، هر دو اینها از عبدالله ابن جعفر حمیری نقل می‌کنند که جلالت شأن او هم شیخ اصحابنا بقم است، ایشان گزارشگری مجلسی را می‌دهد که سه نفرند خودش و عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق که همه از أجلاء اند فمثل هذه السلسلة الذهبية مما يطمئن الإنسان بصدق روايتها.

از حیث دلالت می‌فرمایند به دو فراز از این حدیث بر حجیت خبر ثقه می‌شود استناد کرد. [4]

فراز اول: کلام امام هادی علیه السلام که العمری ثقتی فما أدى اليك عنی يؤدي وما قال لك عنی فعنّی يقول ، فاسمع له وأطلع ، فإنه الثقة المأمون

میفرمایند صدر روایت اعتماد به یک شخص است ممکن است گفته شود عثمان بن سعید جایگاهی دارد که انسان قطع عادی پیدا میکند به صدق او و عدم تعمدش بر کذب اگر ذیل نباشد دیگر حجیتش از باب قطع خواهد شد اما ذیل این فراز معلّل است که فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون، تعلیل چنین می‌گوید که هر چه گفت بشنو واجب است قولش را قبول کنی زیرا ثقه و مأمون است. لذا از این تعلیل استفاده میشود که کلّ ثقة مأمون یسمع قوله. و هذا معنى حجية خبر الثقة.

مرحوم شهید صدر می‌فرمایند دو اشکال یا به تعبیر خودشان دو تشکیک وجود دارد:

تشکیک اول: ممکن است گفته شود این روایت مورد خاص است و ارجاع به شخصی که در مرتبه عالی وثاقت است ارتباطی به ثقه‌های عادی ندارد به حکم دو قرینه:

قرینه اول: در صدر این فراز حضرت می‌فرمایند العمری ثقتی نمی‌فرمایند ثقة بلکه وثاقت را اضافه به خودشان می‌کنند، کسی که امام او را با این عبارت توصیف کنند معلوم میشود له مكانةً عاليةً من الوثاقة.

قرینه دوم: در تعلیل با الف و لام گفته شده که فإنه الثقة المأمون اگر بدون الف و لام گفته می‌شد فإنه ثقة مأمون هر فردی را شامل می‌شد اما الف و لام در مقام که می‌آید دال بر کمال است وقتی می‌گوییم إنه الفقيه العادل یا العالم یعنی فقاہت و علمش در اوج است. در ما نحن فيه حضرت می‌فرمایند از عثمان بن سعید بشنو فإنه الثقة المأمون، یعنی فإنه فی غاية الوثاقة و الأمانة.

لذا غاية ما يدل عليه این حدیث آن است که بگوییم این حدیث می‌گوید هر راوی که فی غاية الوثاقة و العدالة باشد مانند عثمان بن سعید باشد قولش را قبول کن و اطلاق ندارد که هر ثقه ای را شامل شود.

جواب از تشکیک اول: می‌فرمایند عموم تعلیل با این مطالب قابل محدودیت و تضییق نیست و دو قرینه مذکور هم قرینیت ندارد:

اما قرینه اول: حضرت بفرمایند العمری ثقتی قبول داریم که درجه وثاقتش بالا می‌رود لکن به تعبیر ما قوت مورد باعث نمیشود رفع ید کنیم از عموم تعلیل. در کلام این عموم تعلیل است که ظهور سازی می‌کند نه خصوصیت مورد، درست است که عثمان بن سعید از نظر وثاقت درجه بالایی از وثاقت را دارد اما تعلیل می‌گوید سخنش را قبول کن زیرا او ثقه مأمون است.

اما قرینه دوم: می‌فرمایند الف و لام یا برای جنس است یا عهد اینجا ممکن است الف و لام عهد باشد و می‌خواهد بگوید این فرد مصداق این جنس است فإنه الثقة المأمون، آن ثقه و امانتی که مرکوز در ذهن انسانها است که به او اعتماد میکنند این مصداق آن وثاقت و امانت را دارد.

لذا نتیجه اینکه در پاسخ از اشکال یا تشکیک اول می‌فرمایند این استحسانات عموم تعلیل را از بین نمی‌برد و ما از تعلیل استفاده میکنیم کل ثقة مأمون یسمع قوله و این کبرای کلی معنای حجیت خبر واحد است.

[1]. جلسه 24، مسلسل 716، چهارشنبه، 97.08.23.

[3]. متن عبارت شهید صدر در پاورقی جلسه قبل گذشت.

[4]. مباحث الحجج، ج 4، ص 392: وأما من حيث الدلالة ففيها فقرتان يمكن الاستدلال بكل منهما :

الأولى - ما صدر من الإمام أبي الحسن الثالث عليه السلام (العمری ثقتی فما أدّى إليك فعنی يؤدي وما قال لك عنّي فعنی يقول فاسمع له وأطع فإنه الثقة المأمون) .

وصدر هذه الفقرة وإن كانت حوالة شخصية على العمری فتكون نظير الحوالة على السيد عبد العظيم الحسنی فی الطائفة الرابعة المتقدمة وقد ذكرنا أنّها لا تدلّ على المطلوب إذ يحتمل قوياً أنّه من جهة القطع العادی بصدق ذلك الشخص وعدم تعمد كذبه ، إلّا أنّ الاستدلال بذيلها حيث أنّه ورد فيه التعليل بقوله (فاسمع له وأطع فإنه الثقة المأمون) وهو بمثابة كبرى كلية أشير إليها وهي أنّ كلّ ثقة مأمون يسمع له وهو معنى حجية خبر الثقة . وقد يلاحظ على هذا الاستدلال بتشكيكين .

الأول - أنّ هذه الحوالة حوالة على مرتبة عالية من الوثاقة لا مجرد كون الشخص ثقة متحرجاً بحسب طبعه عن الكذب ، وذلك بقرينة ما جاء في المصدر من أنّ العمری ثقتی فإنّ من ينصب من قبل الإمام يكون عادة على مكانة عالية من الوثاقة والعدالة والتعليل تفريع على ذلك ، هذا مضافاً إلى أنّ التعليل ورد بعنوان أنّه الثقة المأمون واللام في مثل هذا المقام كما أفاد علماء العربية تدلّ على الكمال كما في قولك أنّه الفقيه العالم ، فغاية ما يقتضيه التعليل هو التعدّي إلى الثقة المطلق أي من كان غاية في الوثاقة والأمانة ومثله قد يحصل الاطمئنان بقوله عادة .

وفیه : عدم تمامیه القرینتین معاً ، اَمّا الاولى فلأنّ مجرد التفریع علی المصدر لا یضّر بعموم التعلیل المشیر إلی قاعدة کلیة مرکوزة والتمسک به لا بالمصدر .

وامّا الثانية - فلأنّ اللام لیس من معانیها الکمال بل هی للجنس والعهد بل الجنس أیضا نوع عهد ذهنی کما قال صاحب الکفایة (قدّه) ومنشأ استفادة الکمال

مناسبة حمل اسم الجنس المعرّف باللام علی الشخص فانّه حیث لا معبودیة لشخص معین ووضوح عدم کونه الجنس بما هو جنس معبود ذهناً فیشر ذلك بوجود عناية ملحوظة فی هذا الحمل ، وقد اعتبروا العنایة الملحوظة کونه علی مرتبة عالیة من المعنی المفاد باسم الجنس التي تكون متعینة بذاتها لکونها مرتبة جلیة واضحة . ولكن کما یمکن أنّ تكون العنایة ذلك یمکن أنّ تكون العنایة وضوح المصادقية للجنس وانطباقه علیه إثباتاً بل هذا هو المناسب فی مقام التعیین.

الثانی - انّ هذه الحوالة یحتمل فی حقّها أنّ تكون من باب الإرجاع إلی المقلّد فی مقام أخذ الفتوی لا الإرجاع إلی الراوی بقرینة قوله (وأطع) . وفیه : انّ وجوب الإطاعة لا یناسب عرفاً بالنسبة إلی المفتی أیضا وانّما یناسب الحاکمیة والولایة ، فلا بدّ وأنّ یحمل علی الإطاعة فی استماع الاخبار التي ینقلها عن الإمام علیه السلام ولزوم تصدیقه فیها . ومما یدلّ علی ذلك انّ المأمور هو أحمد بن إسحاق الذی لم یکن من العوام بل من خواص الأئمة علیهم السلام ومن أصحاب الكتب والمقام وله تلامیذ کما یظهر من ترجمة حاله فلا یناسب إرجاعه إلی العمری فی التقلید بل إرجاع له إلیه فی الروایات باعتباره کان یعیش فی حوزة قم البعیده عن موطن الإمام (عجل الله فرجه) .

الفقرة الثانية - ما صدر عن الإمام العسکری علیه السلام فی حقّ (عثمان بن سعید العمری وابنه ثقتان فما أديا إلیک عنی فعنّی یؤدیان وما قالوا لك فعنّی یقولان فاسمع لهما وأطعهما فإنّهما الثقتان المؤمنان) .

وتقریب الاستدلال بها کما تقدّم ، بل الاستدلال بهذه الفقرة أولى وأوضح لعدم تفریع التعلیل فیها علی قوله (ثقتی) بل علی قوله (انّهما ثقتان) ، کما لا یحتمل أنّ یكون هذا الإرجاع من باب الإرجاع إلی باب الإمام علیه السلام لأنّ ابنه لم یکن باباً للإمام الحادی عشر لکی یحول أحمد بن إسحاق علیه بل هی إحالة علی الثقة فی مقام قبول اخباره .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم نسبت به روایت پنجم شهید صدر بعد از قبول دلالت آن، از دو اشکال پاسخ می‌دهند که اشکال و تشکیک اول گذشت.

تشکیک دوم: می‌فرمایند بعضی گفته‌اند این روایت مربوط به مقام افتاء و حجیت قول مجتهد است و ربطی به حجیت خبر واحد ندارد.

جواب: می‌فرمایند ظاهر این روایت مربوط به خبر واحد است نه بحث تقلید و حجیت فتوا. به این دلیل که خطاب إسمع و أطلع فإِنَّه الثقة المأمون به احمد بن اسحاق است که از عوام نبوده که در صراط تقلید باشد بلکه از خواص اصحاب ائمه است و از اصحاب کتب است، بزرگان کتابهای او را استقصاء میکنند که رأیت من کتبه کتاب الصوم و هو کتاب کبیر... مسائل الرجال لأبی الحسن الثالث. پس ارجاع به عمری در روایات است که روایات را از او قبول کن آن هم به این اعتبار که احمد بن اسحاق ساکن قم بوده و از موطن امام دور بوده و عثمان بن سعید محشور با امام هادی و امام عسکری بوده لذا ارجاع امام نکته قابل قبولی است.

فراز دوم:

دومین فرازی که شهید صدر استدلال کرده اند جمله ای است که احمد بن اسحاق از امام عسکری در حق عثمان بن سعید و فرزندش نقل میکند که امام عسکری در پاسخ سؤال احمد بن اسحاق که قول من أقبل؟ حضرت فرمودند: " العمری وابنه ثقتان ، فما أديا إلیک عنی فعنّی یؤدیان وما قالوا لك فعنّی یقولان ، فاسمع لهما وأطعهما فإنّهما الثقتان المؤمنان ". این فقره هم دلالت دارد که کل ثقة یسمع کلامه و عثمان بن سعید و ابنه ثقتان.

تلمیذ محقق شهید صدر در پاورقی بحث ج 4، ص 394 اشکالی بیان می‌کنند [3] و نتیجه می‌گیرند انصاف این است که دلالت این روایت بر حجیت خبر ثقة مشکل است. در مقام توضیح می‌فرمایند مقصود در این روایت از ثقة و ثقتی به معنای نیابت و وکالت از امام است نه مجرد وثاقت به معنای اصولی در حجیت خبر واحد. شاهد و دلیل ایشان چند نکته است، می‌فرمایند:

شاهد اول: مبالغه و اهتمام واضحی است که احمد بن اسحاق و حمیری نسبت به این دو فقره نشان می‌دهند، ثقه در اخذ اخبار زیادند حمیری میگوید مقدمه سؤال من این است که من از امام هادی علیه السلام پرسیدم فرمودند ثقتی فاسمعه له و از امام عسکری پرسیدم فرمودند العمری و ابنه ثقتان.

شاهد دوم: عکس العمل عثمان بن سعید نسبت به این دو نقل است که سجده شکر و گریه کرد.

شاهد سوم: میفرمایند احمد بن اسحاق خودش فقیه مطلعی بر اصول روایی اصحاب بوده و تراش روایی سابقین را به شکل اوسعی از عثمان بن سعید سمان داشته است، عقلائی نیست که امام علیه السلام احمد بن اسحاقی که تراش روایی شیعه نزدش بوده را ارجاع دهند به عثمان بن سعید سمان برای اخذ روایات.

لذا مقصود از روایت این است که ائمه علیهم السلام وظائف سیاسی اجتماعی داشتند که از اعلان مباشر اینها منع و تضییق داشتند، لذا مسأله توکیل و نیابت است که ائمه افرادی را به عنوان صاحب سرّ خودشان مطرح می‌کرده‌اند و مواقف اجتماعی و عملی شیعه را توسط آنان بیان می‌کردند و هذا اجنبی عن حجة مطلق خبر الثقة.

مؤید این اشکال به بیان ما این است که ما در بعض وکلاء داریم که حضرت تعبیر می‌کنند جعلته ثقتی و آمینی عند موالی. در رجال کشی ص 580 آمده: ان ابا محمد صلوات الله علیه کتب إلى عبد الله حمدويه البیهقی و بعد : فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده ، لیدفع إلیه النواحي وأهل ناحيتک حقوقی الواجبة علیکم ، وجعلته ثقتی و آمینی عند موالی هناک فلیتقوا الله جل جلاله ولیراقبوا ولیؤدوا الحقوق ، فلیس لهم عذر فی ترک ذلک ولا تأخیره ، لا أشقاکم الله بعضیان أولیائہ ، ورحمهم وإیاک معهم برحمتی لهم ، ان الله واسع کریم .

عرض می‌کنیم این اشکال سوم هم به نظر ما وارد نیست و روایت مربوط به نیابت و وکالت نیست، زیرا اولاً: اگر مقصود ارجاع به عثمان بن سعید در زمان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به عنوان نیابت و وکالت باشد نسبت به خود عثمان بن سعید ثبّت آنه باب و وکیل للإمام الحادی عشر علیه السلام، اما نسبت به فرزند ایشان هیچ اشاره‌ای به وکالت ایشان از سوی امام دهم و یازدهم نشده است تا بگوییم اینکه امام عسکری فرموده‌اند العمری و ابنه ثقتان و ما أديا عنی فعنی يؤدیان مقصود نصب وکیل است لذا لامحاله إحالة به ثقه است در مقام قبول خبرش نه وکالت.

ثانیا: این که گفته شد احمد بن اسحاق عارف به روایات است ارجاع او به عثمان بن سعید سقان که روغن فروش است معنا ندارد، پس مقصود نیابت است، این هم صحیح نیست زیرا فقاہت و معرفت احمد بن اسحاق به روایات ائمه سابقین منافاتی ندارد با اینکه احمد بن اسحاق نیاز داشته باشد روایات امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را در احکام شرعی و ولایه بشناسد، چون خودش دور است و هر لحظه نمی‌تواند خدمت امام برسد سؤال کند عنّ آخذ؟ و حضرت بفرمایند العمری و ابنه ثقتان فما أديا فعنی يؤدیان.

شاهد این که نصب مستقیم نیست این است که این مطالب امام در پاسخ سؤال احمد بن اسحاق است.

لذا اینکه امام در یک فراز تعبیر کرده اند به ثقتی و ما گفتیم در توقیع امام عسکری به حمدویه هم راجع به وکیلشان فرموده بودند ثقتی اگر تعلیل ذیل نبود ممکن بود تنظیر کنیم ثقتی را در روایت عثمان بن سعید به ثقتی در نصب ابراهیم بن عبده و بگوییم ثقتی مانند آن است در نصب وکیل، لکن تعلیل ذیل فراز دوم روایت العمری و ابنه ثقتان فإنهما الثقتان المأمونان بهترین شاهد است که مقصود قبول خبر است مخصوصا با عنایت به این نکته که این دو مورد از احمد بن اسحاق به عنوان توطئه و مقدمه برای چه چیز ذکر می‌کند، به عثمان بن سعید می‌گوید یک سؤال دارم و جواب می‌خواهم لکن قبل از جواب دادن می‌خواهم بگویم شما فرد ثقه‌ای هستی و دو امام هم وثاقت شما را قبول دارند، حال سؤال این نیست که دستورات را به ما برسان بلکه می‌گوید شما ثقه‌ای بگو حضرت حجت را دیده‌ای یا نه، این سؤال از موضوع هم هست، لذا به نظر ما اشکال سوم این محقق حفظه الله و عافاه به دلالت روایت وارد نیست.

نتیجه اینکه ملاحظات حاشیه‌ای به کلام شهید صدر داریم و مهم نیست لذا وارد نمی‌شویم اما مهم این است که علوّ سند این روایت را قبول داریم و دلالت این روایت را بر حجیت خبر ثقه با نگاه به تعلیلها کاملاً می‌پذیریم اما اینکه ما قطع به این مضمون پیدا کنیم که شهید صدر تقریباً ادعا می‌کردند نمی‌پذیریم، بلکه به نظر ما این روایت در کنار سایر روایات معتبره دیگر که در طائفه اول و دوم بود و سایر روایات اگر کسی ادعای قطع کند بی‌اشکال است و قطع شخصی را هم اگر ملاک استدلال قرار ندهید، بعد ذکر همه روایات توضیح خواهیم داد تواتر معنوی همه روایات بر حجیت خبر ثقه تمام است.

تا اینجا در طائفه دوم چند روایت معتبر داشتیم: معتبره ابن ابی یعفور، معتبره ابن مسیب همدانی، صحیحه عبدالعزیز بن مهتدی، معتبره حسن بن علی بن یقطين و صحیحه حمیری، این روایات معتبره همه دلالت دارند خبر ثقه حجة و یسمع ما یقول الثقة.

روایات مؤید طائفه دوم

مؤید این روایات صحیح السند و الدلالة روایاتی است که دلالتشان تمام است در سند بر طبق بعض مبانی رجالی اشکال است.

روایت اول: مرسله شیخ صدوق

مثل مرسله شیخ صدوق که قال الصادق علیه السلام إنَّ أبان بن تغلب قد روى عنی رواية كثيرة فما رواه لك عنی فاروه عنی. [6]

سند این روایت طبق مبنای مرحوم امام [7] و بعض اعلام قم معتبر است زیرا میگویند اگر اسناد شیخ صدوق به امام به نحو قال بود نه روی در این صورت اسناد روایت به امام صادق علیه السلام عند شیخ صدوق محرز است لذا این قال الصادق یعنی مسلماً از امام صادق صادر شده و این بالاتر از این است که نجاشی بگوید فلانی ثقه است. البته ما قبول نداریم این مبنا را.

دلالت این روایت تمام است که حضرت میفرمایند ابان بن تغلب روایات زیادی از من نقل کرده هر چه را او روایت میکند فاروه عنی. این اطلاق دارد چه وثوق شخصی پیدا شود یا نه. این قطعاً به جهت وثاقت است نه جهت دیگر.

[1]. جلسه 25، مسلسل 717، شنبه، 97.08.26.

[3]. آیه الله شاهرودی مقرر بحوث فی الأصول، ج 4، پاورقی ص 394: الإنصاف أنَّ دلالة هذه الرواية على حجية خبر الثقة بالمعنى المطلوب مشكل، فأنه مضافاً إلى ما تقدّم فی التعليق السابق أنَّ الثقة قد أُطلق وأُريد منها مرتبة من المقام وشرف التوكيل والنيابة لا مجرد الوثاقة بالمعنى الأصولي المبحوث عن حجّيته فی المقام، ويشهد على ذلك مضافاً إلى سياق المبالغة والاهتمام الواضحين فی الفقرتين معاً شدة اهتمام الحميري بنقل ذلك مقدمة لاستجواب العمري وما ترتّب على ذلك من شكر العمري وبكائه من شوقه، فإنّ مثل هذا لا يناسب إرادة الوثاقة الاخبارية، هذا مضافاً إلى أنَّ فی مثل زمان أحمد بن إسحاق ولمثله وهو الفقيه المطلع على أصول أصحاب الأئمة عليهم السلام السابقين وتراثهم بشكل أضبط وأوسع من مثل العمري السمان لا يعقل أنَّ يكون النّظر من إحالته جانب الأخذ بروایاته كحجة شرعية فی المسألة بل المنظور إليه إطاعته فی الأوامر الشخصية والوظائف السياسية والاجتماعية التي كان الأئمة فی هذه المرحلة عاجزين عن الإعلان المباشر عنها، فالمسألة مسألة التوكيل ونصب منافذ موثوقة مأمونة فی مقام نشر سرّهم ومواقفهم العملية والاجتماعية، وهذا أجنبى عن حجية الرواية لمجرد كون رواية ثقة الأمر البسيط الذى قد يفترض توفره فی أكثر الناس من جمهور المسلمين آنذاك.

[6]. من لايحضره الفقيه، ج 4، ص 435.

[7]. مرحوم امام در كتاب البيع، ج 2، ص 628 میفرمایند: فإنّ مرسلات الصدوق على قسمين: أحدهما: ما أرسله و نسبه إلى المعصوم (عليه السلام) بنحو الجزم، كقوله: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) كذا. و ثانيهما ما قال: روى عنه (عليه السلام) مثلاً. و القسم الأول من المراسيل هي المعتمدة المقبولة.

ایشان در مقام استدلال بر مبنایشان در مکاسب محرمة، ج 1، ص 116 میفرمایند: لأنّ الظاهر من مسلكه أنّه لم يكن أهل الاجتهادات المتعارفة عند الأصوليين، سيّما المتأخّرين منهم، فالقرائن التي عنده لا محالة تكون قرائن ظاهرة توجب الاطمئنان لنا أيضاً. و كيف كان، ردّ تلك المرسلات جرأة على المولى.

و در مكاسب محرمة، ج 1، ص 443 میفرمایند: أنّ إرسال المفيد جزماً غير إرسال الصدوق كذلك - حيث لا نستبعد الاعتماد على مرسلاته - لأنّ المفيد كان من أهل النظر والاجتهاد، و لعلّ انتسابه جزماً مبنى على اجتهاده، بخلاف طريقة الصدوق و أبيه.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

کلام در ذکر روایاتی بود که به جهت ضعف سند مؤید طائفه دوم بود. یک روایت گذشت.

روایت دوم: روایت محمد بن احمد بن داود قمی

روایت دوم: که ما فقط به جهت یک احتمال رقیق جزء مؤیدات می‌دانیم و به نوعی می‌تواند دلیل باشد، روایتی است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبة ص 373 می‌فرماید: «أخبرنا جماعة، عن أبي الحسن محمد بن أحمد بن داود القمي قال: وجدت بخط أحمد بن إبراهيم النوبختي وإملاء أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه على ظهر كتاب فيه جوابات ومسائل أنفذت من قم يسأل عنها هل هي جوابات الفقيه عليه السلام أو جوابات محمد بن علي الشلمغاني، لأنه حكى عنه أنه قال: هذه المسائل أنا أجبت عنها، فكتب إليهم على ظهر كتابهم: " بسم الله الرحمن الرحيم قد وقفنا على هذه الرقعة وما تضمنته، فجميعه جوابنا عن المسائل ولا مدخل للمخذول الضال المضل المعروف بالعزاقري لعنه الله في حرف منه وقد كانت أشياء خرجت إليكم على يد أحمد بن بلال وغيره من نظرائه، وكان من ارتدادهم عن الاسلام مثل ما كان من هذا، عليهم لعنة الله وغضبه ". فاستثبت قديما في ذلك. فخرج الجواب: ألا من استثبت فإنه لا ضرر في خروج ما خرج على أيديهم وأن ذلك صحيح. وروى قديما عن بعض العلماء عليهم السلام والصلاة والرحمة أنه سئل عن مثل هذا بعينه في بعض من غضب الله عليه وقال عليه السلام: " العلم علمنا، ولا شيء عليكم من كفر من كفر، فما صح لكم مما خرج على يده برواية غيره له من الثقات رحمهم الله، فاحمدوا الله واقبلوه، وما شككتكم فيه أو لم يخرج إليكم في ذلك إلا على يده فردوه إلينا لنصححه أو نبطله، والله تقدست أسماؤه وجل ثناؤه ولى توفيقكم وحسبنا في أمورنا كلها ونعم الوكيل ».

نسبت به سند این روایت چون سند توقیع حمیری است به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، مرحوم خوئی در مواردی در حج و صلاة می‌فرماید سند ضعیف است به جهت احمد بن ابراهیم نوبختی، ما در مباحث حج توضیح دادیم این سند معتبر است و نیازی به اثبات وثابت احمد بن ابراهیم نوبختی نداریم، مرحوم خوئی می‌فرماید این نوشته به خط احمد بن ابراهیم نوبختی است و او توثیق ندارد لذا سند نامعتبر است، ما توضیح مبسوط دادیم هیچ احتیاجی به اثبات وثاقت احمد بن ابراهیم نوبختی نداریم زیرا احمد بن داود القمی که نجاشی در مورد او می‌گوید شیخ هذه الطائفة و عالمها و شیخ القميين فی وقته و فقیههم و از ابن غضائری نقل میکند که او می‌گفت لم یر أحد أحفظ منه و لا أفقه و لا أعرف بالحديث. این راوی که در کمال جلالت و وثاقت است شهادت می‌دهد که من این نوشته را به خط احمد بن ابراهیم و إملاء حسین بن روح بوده دیده‌ام و شهادت حسی به این معنا است، حال احمد بن ابراهیم ثقة باشد یا نه. اما نسبت به دلالت حدیث:

نسبت به قسمت اول که آیا این مطالب از جناب حسین بن روح است یا این قسمت هم توقیع است، این تردیدی است که در مسأله وجود دارد و علی کلا الوجهین این قسمت برای استدلال مفید است.

خلاصه مطلب این است که اصل توقیعی را که حمیری از حضرت حجت نقل می‌کند و حاوی مطالب فقهی است، آقای عزاقری محمد بن علی شلمغانی از حق برگشته بود و گفته مسائل را من جواب داده‌ام و از حضرت حجت نیست، قمیین آن توقیع و نوشته را دوباره به حسین بن روح به بغداد فرستادند و سؤال کردند آیا جواب این سؤالات از حضرت حجت است یا از شلمغانی است، محمد بن احمد بن داود قمی می‌گوید من به خط احمد بن ابراهیم و املاء حسین بن روح پشت آن نوشته‌ای که سؤال و جوابها بود دیدم که این محتوا به إملاء حسین بن روح است، او إملاء کرده و ما این رُقعة و مسائل و أجوبة را دیدیم فجميعه جوابنا، الا اینکه این را به حضرت عرضه کرده یا از خود حسین بن روح است تردید است اما در هر دو صورت مفید برای استدلال است.

بعد یا حضرت یا حسین بن روح می‌فرماید در گذشته هم مواردی بوده است و می‌خواهند وارد این نکته شوند که شلمغانی کتب حدیثی مبسوطی داشته حال که منحرف شده دیگر وثاقتش مورد قبول نیست طبیعی است که برای مردم این سؤال به وجود می‌آید که با کتب شلمغانی چه کنند، اگر توقیع باشد حضرت دو نکته را می‌فرماید یا حسین بن روح می‌گوید این دو نکته را که ما در گذشته هم داشتیم افرادی را که عالم و محدث بودند مانند احمد بن بلال آمده که مقصود احمد بن هلال است و نظائر او که منحرف شدند و در گذشته پرسیده شده با نوشته های آنان چه کنیم فخرج الجواب که این قرینه است که از حسین بن روح است برای کسی که جستجو میکرد که ضرر ندارد خروج من خرج بما فی أیدیهم.

نکته این است که از حضرت یا حسین بن روح نقل شده از بعضی علما علیهم الصلاة والسلام و الرحمة یعنی از بعضی ائمه سؤال شد نسبت به بعضی از افراد که غضب الله علیه و منحرف شده بود با نوشته های او چه کنیم قال علیه السلام العلم علمنا و لاشیء علیکم من كفر من كفر، بعد حضرت ملاک میدهند که فما صح لكم مما خرج على يده، هر آنچه صحیح بود از آنچه از دست او بیرون آمده، این صحیح بود یعنی چه چگونه بشناسیم بروایة غیره له من الثقات، اگر روایتی را که این آقای مغضوب نقل کرده ثقة دیگر هم نقل کرده بود حمد خدا کنید و قبولش کنید.

پس این عبارت میگوید این شخص مغضوب که روایاتی نقل کرده و الآن منحرف شده و شک دارید قبلا هم ثقه بوده یا نه ببینید اگر ثقه دیگری هم این روایت را نقل کرده قبول کنید اما اگر شک کردید یا فقط از کتاب او دیدید و مؤید ثقه نداشت به ما رد کنید که یا اثباتش کنیم یا باطلش کنیم.

پس اگر ثقه خبری از معصوم نقل کرد معتبر است و قابل اعتماد است.

چه این ذیل توقیع باشد که حضرت حجت نقل کرده باشند از بعضی ائمه سابق که در توقیعات سابقه دارد که حضرت حجت میخواهند برهان یاد بدهند و برای غیبت خودشان آماده کنند که میگوید روی بایهما أخذت من باب التسليم وسعك و چه نقل حسین بن روح باشد برای بزرگان شیعه برای ما معتبر است زیرا نائب خاص حضرت است. لذا از این محتوای نقل هم استفاده میکنیم که اخبار الثقات ما روی عن الأئمة را معتبر است و قابل اعتنا خواهد بود.

آنچه باعث شد این روایت را ضمن مؤیدات بیاوریم این است که محتمل است این مقدمه از حسین بن روح باشد برای تثبیت اصل توقیع و بعد کسی ادعا کند حسین بن روح میگوید روی قدیما عن بعض العلماء، لذا معلوم نیست این روایت معتبر باشد، البته حسین بن روح هم در مقام محاجة به مطلبی استدلال میکند که برای خودش ثابت شده است.

[1]. جلسه 26، مسلسل 718، یکشنبه، 97.08.27.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

روایت سوم: روایت شیخ طوسی در کتاب الغیبه

روایت سوم: سومین روایتی که دلالتش تمام اما سندش علی بعض المبانی مشکل دارد روایتی است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه ص 390 نقل میکند قال ابوالحسین بن تقام حدثني عبد الله الكوفي خادم الشيخ حسين بن روح رضي الله عنه، قال سئل الشيخ يعني أبا القاسم عن كتب أبي العزّاق بعد ما دُّمّ و خرجت فيه اللعنة فكيف نعمل بكتبه و بيوتنا منه ملئ فقال أقول فيها ما قاله ابو محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما و قد سئل عن كتب بني فضال فقالوا كيف نعمل بكتبهم و بيوتنا منها ملئ فقال صلوات الله عليه خذوا بما روي و ذروا ما رأو.

سند این روایت را به مناسبتی در فقه بررسی کردیم که هر چند بعضی حدیث را ارسال مسلم گرفته‌اند اما ما سند را قبول نکردیم و حداقل عبدالله کوفی خادم شیخ حسین بن روح مجهول بود. در هر صورت سند بی مشکل نیست.

از نظر دلالت عبدالله کوفی که خادم حسین بن روح صلوات الله علیه بوده میگوید وقتی که شلمغانی خرجت اللعنة فيه و کتب روایی زیادی داشت از حسین بن روح سؤال شد کتابهای این فرد را چه کنیم؟ حسین بن روح جواب می‌دهد که می‌گوییم آنچه را که امام عسکری علیه السلام نسبت به کتب بنی فضال فرمودند، بنو فضال از روات اجلّاء و ثقات‌اند و خاندان روایت‌اند و هر کدام ده‌ها روایت از اهل بیت دارند، وقتی واقفی شدند مردم از امام عسکری علیه السلام پرسیدند با کتابهای اینان چه کنیم حضرت فرمودند خذوا بما روي و ذروا ما رأو، روایتشان را استفاده کنید و عقیده‌شان را رها کنید. معلوم میشود قبل از انحرافشان مردم به روایات اینها اعتماد و عمل میکردند و بعد از اینکه منحرف شدند باز حضرت میفرمایند روایتشان را استفاده کنید نه رأیشان را.

لذا این روایت هم دال بر حجیت اخبار ثقات است.

روایت چهارم: روایت مسلم ابن ابی حیه

روایت چهارم: عن صالح بن السندی ، عن أمية بن علي ، عن مسلم ابن أبي حية قال : كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) في خدمته فلما أردت أن أفارقه ودعته وقلت : أحب أن تزودني ، فقال : أنت أبان بن تغلب فإنه قد سمع مني حديثا كثيرا ، فما رواه لك فاروه عني . [2]

ابن ابی حیه در رجال مهمل است اما دلالت حدیث روشن است که حضرت فرمودند برو نزد ابان بن تغلب و روایات را از او استفاده کن که جهتش همین وثاقت است.

روایت پنجم: روایت ابی حماد رازی

روایت پنجم: ابن ابی حماد رازی دخلت علی علی بن محمد علیهما السلام بسرّ من رأى فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام فأجابني فيها فلما ودّعه قال يا حماد إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيته فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی سلام الله علیه و اقرأه منی السلام.

ابی حماد رازی در رجال مهمل است اما دلالت تمام است که ظاهراً در ری بوده که حضرت میفرمایند سؤالات دینی ات را از عبدالعظیم حسنی بپرس که جهتش وثاقت است.

